

## سخن فصل

### الف | طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا: ناکامیها و چالشها

دولت جرج بوش، رئیس جمهور آمریکا، پس از رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ جنگ دامنه داری را علیه پایگاه القاعده در افغانستان آغاز و رژیم طالبان را سرنگون کرد. این نخستین اقدامی بود که واشنگتن علیه آنچه ائتلاف بین المللی برای مبارزه با تروریسم خوانده شد، صورت داد. موفقیت آمریکا در سرنگونی رژیم طالبان، نومحافظه کاران واشنگتن را تشویق کرد که دامنه عملیات خود در خاورمیانه را گسترش داده و یکی از حلقه های قدرتمند کشورهای خاورمیانه یعنی عراق را به بهانه پنهان کردن سلاحهای کشتار جمعی هدف قرار دهند. شعار مبارزه بین المللی علیه تروریسم به شعار طرح خاورمیانه بزرگ تغییر یافت و نیروهای مسلح آمریکا با تشکیل یک ائتلاف بین المللی، جنگ دوم خود را علیه رژیم صدام حسین در نخستین ماههای سال ۲۰۰۳ آغاز کردند. سقوط سریع و باورنکردنی بغداد پس از ۲۱ روز جنگ و سقوط رژیم صدام حسین، منطقه خاورمیانه را وارد یک مرحله دشوار کرد. ایالات متحده بدون اخذ مجوز از شورای امنیت و تنها بر پایه اطلاعات دستگامهای اطلاعاتی و جاسوسی، کشور عراق را از هوا و زمین مورد حمله قرار داد و چند هفته پس از سقوط رژیم صدام حسین آشکار شد که در این کشور نه سلاح کشتار جمعی وجود دارد و نه طرح آمریکا برای حمله به عراق در خلع سلاح این کشور خلاصه می شود، بلکه آمریکا رسماً از اجرای طرح خاورمیانه بزرگ سخن به میان می آورد. به موجب این طرح کشورهای خاورمیانه به دو دسته تقسیم شدند. این دسته بندی

♦ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

مطابق تعریف آمریکا و در چارچوب منافع درازمدت این کشور صورت گرفت. دسته نخست، کشورهایمانند ایران و سوریه که باید دستخوش تغییرات بنیادین قرار گیرند؛ و دسته دوم، کشورهای سنتی عرب در خاورمیانه و شمال آفریقا هستند که باید به برخی تحولات دموکراتیک تن دهند.

آمریکا با شروع جنگ علیه عراق و کسب موفقیت در سرنگونی رژیم صدام حسین، فشارهای خود را در چند جبهه گسترش داد؛ محور فلسطین و اسرائیل را از یک سو و محور سوریه و لبنان را از سوی دیگر شعله ور ساخت و در چارچوب رویاری با ایران، موضوع پرونده هسته ای تهران را در صدر فشارهای خود قرار داد. آمریکا در همه این محورها به گونه ای اقدام کرد که فرضیه «ناآرامیهای سازنده» وارد ادبیات سیاسی ایالات متحده شد.

کشورهای خاورمیانه - چه آنها که در معرض فشار مستقیم آمریکا نظیر سوریه و ایران قرار گرفته بودند و چه آنها که سنتی به شمار می رفتند، اما می باید همراهی خود را مطابق نقشه خاورمیانه بزرگ اثبات می کردند - به تدریج ثقل خود را به حوزه افغانستان و عراق منتقل کرده و نیروهای آمریکایی را با چالشهای جدی مواجه کردند. روند اوضاع به تدریج تغییر جهت داد؛ مقاومت نیروهای منطقه ای علیه اشغالگران شکل گرفت و محیطهای مورد هدف آمریکا از فاز انفعال و سردرگمی خارج شده و در آغاز با تقویت نیروی بازدارنده خود و در گام بعدی با انتقال چالش و تهدید به حوزه های مورد هدف آمریکا، موازنه های موجود را به کلی تغییر داده و چشم انداز مخاطره آمیزی پیش روی ایالات متحده و آینده منظمه غرب در خاورمیانه ترسیم کردند. از منظر دیگر بازوان فرعی نیروهای غربی از یک سو و بازوان قدرتهای منطقه ای از سوی دیگر، برای تثبیت موازنه مطلوب خود اقدام به تحریک محورهای دیگر منطقه ای کردند. اسرائیل در ۱۲ ژوئیه ۲۰۰۶ جنگ دامنه داری را علیه لبنان با هدف خلع سلاح حزب الله به راه انداخت و به صورت همزمان محور فلسطین و اسرائیل نیز دستخوش چالش و تهدید و خشونت و محاصره قرار گرفت. نتیجه جنگ ۳۳ روزه اسرائیل علیه لبنان پیروزی حزب الله علیه ماشین نظامی اسرائیل یا حداقل ناکامی تل آویو در تحقق هدفهای اعلام شده اش در جنگ بود. در محور فلسطین و اسرائیل، دولت اسلام گرای حماس

که در پی برگزاری یک انتخابات سالم و مردمی اکثریت پارلمانی را به دست آورده بود، در برابر فشارهای اروپا و آمریکا مقاومت کرد و با تهدید محیط‌های پیرامونی نوار غزه یعنی مناطق یهودی نشین موازنه‌ای مشابه آنچه در جنوب لبنان اتفاق افتاد برقرار کرد و نیروهای اسرائیل را وادار به تغییر استراتژی خود برای اشغال مجدد نوار غزه نمود. در محور عراق، تلفات نیروهای غربی روزافزون شد و دولتهای ابراهیم الجعفری و سپس دولت وحدت ملی نوری المالکی با اجرای چند طرح امنیتی متقارن و غیرمتقارن موفق به برقراری امنیت و کاهش خشونت در این کشور نشدند. افغانستان نیز از تابستان سال جاری شاهد بازسازی نیروهای طالبان و ورود مجدد پیکار جویان آنها در صحنه رویارویی با نیروهای ناتو بود. در فاصله‌ای دورتر، اما مرتبط با تحولات جاری خاورمیانه، سومالی شاهد دگرگونیهای ساختاری شد و دولت مرکزی این کشور در برابر حملات بی وقفه نیروهای اسلام‌گرای این کشور (دادگاههای اسلامی) تسلیم شد و این کشور عملاً از دایره نفوذ ایالات متحده خارج گردید.

ج

در آن سوی حوزه‌های بحران و رویارویی، کشمکش و اختلاف نظر میان مقامات ارشد سیاسی و نظامی آمریکا در مورد شکستها و ناکامیهای نیروهای غربی در همه محورهای خاورمیانه روند حادی به خود گرفت. مخالفان جنگ آمریکا در خاورمیانه، دولت جرج بوش را برای ایجاد تغییرات ریشه‌ای در استراتژی آمریکا در خاورمیانه تحت فشار قرار دادند. رامسفلد، وزیر دفاع آمریکا و معمار حمله به عراق از مقام خود کناره‌گیری کرد و کمیته جیمز بیکر- همیلتون گزارش دردناکی از وضعیت نیروهای آمریکایی مستقر در عراق ارائه داد. دموکراتها با بهره‌گیری از ناکامیهای پیوسته دولت جرج بوش در عراق، رأی دهندگان آمریکایی را تحت تأثیر قرار داده و انتخابات میان دوره‌ای کنگره و مجلس سنا را سکویی برای پرتاب ملامتها به سیاست خارجی دولت جرج بوش قرار دادند. نتایج این انتخابات به گونه‌ای باورنکردنی پایگاه اجتماعی جمهوری خواهان آمریکا را به پایین‌ترین موقعیت از زمان روی کار آمدن جرج بوش رساند. از این پس موقعیت نیروهای آمریکایی در عراق، افغانستان و کل خاورمیانه رو به افول رفت و ایالات متحده برای نخستین بار از نحوه مدیریت بحرانهای منطقه‌ای به ویژه مدیریت متقارن بحرانهای ناهمگون در جوامع چندگانه ابراز ناخشنودی

کرد. تحرک شتابان آمریکا در چند محور خاورمیانه برای تغییر روشهای مدیریتی بحرانها نشان از این می‌داد که واشنگتن در صدد ایجاد پاره‌ای تغییرات در استراتژیهای به کار رفته برآمده است. گزارش جیمز بیکر - همیلتون تصویر نگران‌کننده‌ای از اوضاع عراق و افغانستان و به طور کلی خاورمیانه در صورت ادامه سیاستهای کنونی آمریکا ارائه کرده بود. میزان تلفات، برهم خوردن موازنه قوا در خاورمیانه، بروز خطر جنگهای مذهبی و فرقه‌ای در عراق، لبنان و فلسطین چشم‌انداز تیره‌ای از آینده منطقه ترسیم می‌کرد.

در نهایت دولت جرج بوش به پذیرش اجرای پاره‌ای توصیه‌های کمیته بیکر - همیلتون و عدم اجرای دیگر پاره‌های آن تن داد و رفت و آمدهای زنجیره‌ای مقامات آمریکایی به خاورمیانه تلاش جدید واشنگتن را نه برای ادامه طرح خاورمیانه بزرگ، بلکه برای جلوگیری از وخیم‌تر شدن بحرانهای منطقه‌ای رقم زد. بدین ترتیب، عملاً طرح خاورمیانه بزرگ از دستور کار ایالات متحده آمریکا و متحد اصلی آن انگلستان خارج شد و طرح تشکیل اتحاد کشورهای میانه رو علیه محورهای رادیکال جانشین آن شد. مصر، اردن و عربستان سعودی در کانون کشورهای میانه رو قرار گرفتند و ایران، سوریه و جریانهایی نظیر حماس و حزب الله در فلسطین و لبنان در کانون کشورها و نیروهای تندرو قرار گرفتند. در واقع آمریکا در مرحله کنونی، کشورهای سنتی و اقتدارگرای عرب را از ضرورت اجرای اصلاحات دموکراتیک به دلیل وخامت اوضاع و پیامدهای مخاطره‌آمیز آن در کل خاورمیانه معاف کرد، اما در مقابل از آنها برای پیوستن به اتحاد و پیمان میانه روها علیه کانونهای رادیکال دعوت کرد.

بدین ترتیب می‌توان گفت که آمریکا و انگلستان وارد آزمون دشوار دیگری به نام اتحاد کشورهای میانه رو علیه محورهای رادیکال منطقه شدند. این آزمون با مخاطرات گران همراه است؛ زیرا واشنگتن و لندن به جای رو در رو قرار دادن خود با عناصر بومی و تأثیرگذار منطقه، نیروهای بومی منطقه را به صف آرایی و رویارویی با یکدیگر سوق خواهند داد. در این صورت و از هم اکنون می‌توان پیش‌بینی کرد که اتحاد کشورهای میانه رو، اتحادی لرزان، نامتقارن و در معرض فشار از سوی نیروهای بومی خواهد بود.

پرسشی که در پایان این نوشتار به ذهن متبادر می‌شود آن است که، چرا ایالات متحده

به صورت پیوسته در معرض فشار و ناکامی در اجرای طرحهای خود قرار گرفت؟ ناظران و تحلیلگران سیاسی دلایل گوناگونی برای این ناکامی آمریکا دسته بندی می کنند، اما در بررسیهای مربوط به تبیین علل این ناکامی نقاط مشترکی دیده می شود که نگارنده بدان می پردازد:

الف. ایالات متحده آمریکا در هنگام تصمیم گیری برای حمله به عراق و سرنگونی رژیم صدام حسین به دستاویزهای کاذب و غیر واقعی متوسل شد. با افشای این رویکرد آمریکا، مسئله خاورمیانه بزرگ مطرح شد. از آن پس افکار عمومی خاورمیانه نسبت به حسن نیت آمریکا به عنوان یک طرف قابل اعتماد برای کمک به برقراری ثبات و صلح در منطقه، دچار شک و تردید شد.

ب. هم کشورهای محافظه کار و میانه رو و هم کشورهای رادیکال خاورمیانه، در بررسی هدفهای آمریکا از لشکرکشی جدید به منطقه به جمع بندیهای مشابه رسیدند. کشورهای متحد آمریکا مانند مصر، عربستان سعودی و کشورهای عرب خلیج فارس به این نتیجه رسیدند که طرح خاورمیانه بزرگ با محوریت حفظ منافع اسرائیل پیش خواهد رفت و کشورهای میانه روی عرب در معرض پاره ای تغییرات ساختاری تحت عنوان اصلاحات سیاسی قرار خواهند گرفت. شروع چالش بزرگ اخوان المسلمین در مصر و تشدید حملات القاعده به عربستان سعودی و نا امن شدن اردن، از جمله نمونه هایی است که کشورهای میانه رو عرب را نسبت به کارایی طرح خاورمیانه بزرگ بدبین ساخت. از سوی دیگر، دولتهای سوریه و ایران، طرح خاورمیانه بزرگ را طرحی جهت سلطه غرب و آمریکا بر منطقه تعریف نمودند. از این رو، طرح خاورمیانه بزرگ آمریکا در حوزه میانه روها و رادیکالها با چالش و بدبینی و مقاومت آشکار و پنهان مواجه شد.

پ. آمریکا با تشکیل ائتلاف بین المللی در خاورمیانه، از هر نوع مذاکره و گفت و گوی مستقیم با نیروهای تأثیرگذار در منطقه خودداری کرد و فرضیه خود را بر وارد کردن شوک شکننده به ثبات منطقه و در نتیجه اجرای یک جانبه طرحهای خود بنا نمود. در واقع آمریکا در محیطی گام برداشت که از سوی دو جبهه رادیکال و محافظه کار مورد محاصره قرار گرفت.

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی

جبهه محافظه کار عرب از همراهی با آمریکا در اجرای طرح خاورمیانه بزرگ خودداری کرد و جبهه رادیکال منطقه به سرعت از شوک وارده خارج شده و به گشودن جبهه رویارویی برای ناکام کردن طرح خاورمیانه بزرگ پرداختند.

عوامل فوق و دیگر عوامل پنهان و آشکار، موجب شد نقشه خاورمیانه در معرض دگرگونی‌هایی قرار گیرد که موفقیت طرح‌های یک جانبه آمریکا و متحدان غربی اش را با چالش جدی مواجه کند. بدین ترتیب، آینده خاورمیانه در انتظار رخدادهایی است که ایالات متحده آمریکا در کنترل و مدیریت آن بدون تکیه بر عوامل و نیروهای تأثیرگذار منطقه عاجز و ناتوان خواهد بود.

9

سید حسین موسوی

مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات خاورمیانه

◆ اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی